



۱۶۲

مجله تخصصی زبان و ادبیات دانشکده ادبیات و علوم انسانی

مجله تخصصی زبان و ادبیات
دانشکده ادبیات و علوم انسانی

(علمی - پژوهشی)

شماره سوم - سال چهارم و پنجم
پاییز ۱۳۸۷، شماره بیستم و یکم

ISSN: 1795-1549

دکتر محبتا قاسمی
دکتر حسن پورانی
دکتر حسن انصاری
دکتر مریم شهباز
دکتر حسن شهباز
دکتر ناصر یوسفی
دکتر محمد یزدانی
دکتر حسین حسینی

دکتر پروانه کرمی
دکتر ناصر یوسفی
دکتر حسن پورانی
دکتر حسن انصاری

دکتر حسن پورانی
دکتر حسن انصاری
دکتر ناصر یوسفی
دکتر محمد یزدانی
دکتر حسین حسینی

دکتر حسن پورانی
دکتر حسن انصاری
دکتر ناصر یوسفی
دکتر محمد یزدانی
دکتر حسین حسینی

دکتر حسن پورانی
دکتر حسن انصاری
دکتر ناصر یوسفی
دکتر محمد یزدانی
دکتر حسین حسینی

دکتر محبتا قاسمی
دکتر حسن پورانی
دکتر حسن انصاری
دکتر مریم شهباز
دکتر حسن شهباز
دکتر ناصر یوسفی
دکتر محمد یزدانی
دکتر حسین حسینی

دکتر پروانه کرمی
دکتر ناصر یوسفی
دکتر حسن پورانی
دکتر حسن انصاری

دکتر حسن پورانی
دکتر حسن انصاری
دکتر ناصر یوسفی
دکتر محمد یزدانی
دکتر حسین حسینی

دکتر حسن پورانی
دکتر حسن انصاری
دکتر ناصر یوسفی
دکتر محمد یزدانی
دکتر حسین حسینی

دکتر حسن پورانی
دکتر حسن انصاری
دکتر ناصر یوسفی
دکتر محمد یزدانی
دکتر حسین حسینی

مجله تخصصی زبان و ادبیات
دانشکده ادبیات و علوم انسانی

نقد احوال و آثار سراج‌الدین فریدپوری، فارسی‌سرای بنگالی

چکیده

در دوران نفوذ زبان فارسی در شبه‌قاره (۱۷۵۷-۱۲۰۳م) شاعران بومی بسیاری اشعار خود را به زبان فارسی پدید آورده‌اند که سراج‌الدین فریدپوری یکی از آنهاست. این مقاله، به معرفی شخصیت و آثار سراج‌الدین فریدپوری از شاعران فارسی‌زبان بنگالی اختصاص دارد و به سه بخش تقسیم می‌شود: در بخش نخست به پیشینه زبان فارسی در بنگلادش و فراز و نشیب‌های آن پرداخته شده است؛ بخش دوم به شرح حال سراج اختصاص دارد و در بخش سوم، تحلیلی سبک‌شناختی از اشعار او ارائه خواهد شد.

کلید واژه‌ها: شبه‌قاره، زبان فارسی، سراج‌الدین فریدپوری، سبک‌شناسی.

۱. مقدمه: پیشینه زبان فارسی در بنگلادش

تاریخ آشنایی ایرانیان با ساکنان شبه‌قاره و گذشته درخشان آنها پیشینه چندین هزار ساله دارد که آغاز آن را می‌توان هزاره دوم قبل از میلاد دانست. در میان گروه‌های مهاجر هند و آریایی به شمال هند، گروهی به نام 'بنگ' در منطقه فعلی بنگال یا بنگلادش سکونت داشتند (کریم‌لو، ۱۳۸۲: ۱۶). در طول تاریخ، سلسله‌های متعدد با مذهب هند و بودایی بر این منطقه حکومت کردند. با ورود مسلمانان در اوایل قرن سیزدهم میلادی (۱۲۰۳) و تشکیل حکومت، بناهای بجا مانده از آن دوران نشان دهنده تأثیر تمدن ایران در این منطقه است و از طرف دیگر وجود تقریباً هشت هزار کلمه و عبارت فارسی در زبان و ادبیات بنگلادش، نشان دهنده قدمت حضور زبان فارسی در این سرزمین است (همان: ۲۸).

زبان فارسی پیش از شش قرن (۱۸۳۷-۱۲۰۳م) زبان رسمی بنگلادش بود. در سده‌های اخیر زبان فارسی در شبه‌قاره در ۱۲۴۶هـ.ق/ ۱۸۳۷م به فرمان فرماندار انگلیسی هند از رسمیت افتاد ولی همچنان زبان علمی، فرهنگی سراسر هند بود و از سند و کشمیر تا دوردست‌های بنگال هم به این زبان می‌نوشتند و هم شعر می‌گفتند. می‌توان گفت که ذوق و روحیه مشترک ایرانیان و مردم شبه‌قاره و ظرفیت زبان فارسی برای بیان احساسات شاعرانه بود که این زبان را در سرزمین شبه‌قاره رواج داد. در این‌باره تاریخ‌نویس بزرگ اسلامی «سید امیرعلی» چنین نوشته است: «از نخستین فتح هند توسط مسلمانان تا سال ۱۸۳۷م، فارسی، زبان رسمی مردم هندوستان بود، اما از سال ۱۸۳۷م، زبان فارسی جای خود را به زبان انگلیسی داد و قرار شد که تمام معاملات تجاری به زبان انگلیسی یا زبانهای محلی انجام شود» (سید، ۱۹۶۸: ۲۱). با ورود مسلمانان به بنگال پس از فتوحات اختیارالدین محمدبن بختیار خلجی، تغییرات مهمی در زندگی روزمره مردم ایجاد شد و تعلیم انسان‌ساز اسلام توانست در مدت کوتاهی سیستم بی‌عدالتی را در هم شکند و مساوات و عدالت اجتماعی را به ارمغان آورد. علماء، مصلحان و دانشمندان ایرانی نقش به‌سزایی در تبلیغ و نشر تعلیم اسلام در شبه‌قاره برعهده داشتند، به طوری که مردم علاوه بر فراگیری تعلیم عالی اسلام شیفته فرهنگ غنی، ادب، زبان و تمدن ایران شدند. در طول ششصد سال رواج فارسی در بنگلادش، این زبان توانست در اعماق فرهنگ و ادبیات بنگال تأثیر به‌سزایی برجای گذارد. گرچه زبان مذهب مردم بنگال عربی است، اما جالب توجه است که تأثیر زبان فارسی در آن چشمگیرتر است.

به عنوان مثال می‌توان به واژه‌هایی چون «نماز» به جای صلوه، «روزه» به جای صوم، «خداحافظ» به جای فی‌امان‌الله اشاره نمود. نیاکان ما افکار و تصورات اجتماعی و مذهبی و تاریخ ملی سرزمین بنگال را به این زبان نوشته‌اند، به طوری که بسیاری از ادبا و شعرای معروف بنگال، احساسات و عواطف و آثار ادبی خود را با زبان شیرین فارسی ارائه نموده‌اند.

گفته می‌شود که در طی این دوره‌ها اکثر خانواده‌های شریف بنگال از خارج به این سرزمین نقل مکان کرده‌اند (فضل‌ربی، ۱۹۵۰: ۴۲). گروه زیادی از آنان صوفیان و میلّیان و شاغل در دربار شاهان مسلمان بودند. این خانواده‌ها در زمان حکمرانی «پاتان» مغول به بنگال مهاجرت نمودند و در روستاها و دهات بنگال سکنی گزیدند و عده‌ای نیز در شهرهای بزرگ اقامت نمودند. آنها در دوره انگلیسیها زبان خود را همچنان با تکلم در منازل محفوظ داشتند. بنابراین بسیاری از شعرا و نویسندگان بنگلادش در

قرن نوزدهم هم، ایرانی‌الاصل بودند، مانند سید محمدباقر طباطبایی اصفهانی، عبیدالله عبیدی، میا محمود (داکا) و آقا احمد اصفهانی.

اشعار این شاعران بنگال که به زبان فارسی سروده شده قابل مقایسه با اشعار فارسی‌زبانان اسب عرفان و تصوف نیز از طریق ادبیات فارسی وارد ادبیات بنگالی شد و به تبع آن ادبیات خاص در فرهنگ و جامعه این کشور به وجود آمد. در منظومه بنگالی، انواع نغمه‌ها مانند **مرثی، معرفتی و باول سرو** می‌شود که نتیجه تأثیر سروده‌های فارسی است و افکار صوفیانه و عاشقانه بالخصوص عشق و معرف الهی، حافظ و رومی، عطار و سنایی را شرح می‌دهد. اشعار عاشقانه و غنایی در زبان بنگالی تحت نف فارسی است. قالب‌های شعری غزل، رباعی، مرثیه و مثنوی کاملاً از ادبیات فارسی وارد ادبیات بنگا شده است.

در سال ۱۲۰۳م حکومت مسلمانان در بنگال با پیروزی اختیارالدین محمدبن بختیار خلجی زبان فارسی جایگاه مخصوصی در بنگال پیدا کرد. به طوری که حکمرانان پس از خلجی نیز به گسترش و ترویج این زبان در بنگال همت گماشتند. در دوره‌ی حکومت علی مردان (۱۲۰۹-۱۲۱۶م) نخستین کتاب فارسی این سرزمین نوشته شد که اصل آن *امرت کند* (amritkunda) به زبان سنسکریت بود؛ مصنفش و نام داشت که یکی از دانشمندان و صوفیان بزرگ برهمن بود. وی به قصد مذاکره با صوفیان مسلمانان *کامروپ* مهاجرت کرد و به پایتخت بنگال (لکهنوتی) آمد و در آنجا با قاضی رکن‌الدین سمرقند ملاقات کرد و بعد از مباحثه‌ی مذهبی و مطلع شدن از مراقبه و مشاهده، دین اسلام را می‌پذیرد و کتا خود را که در موضوع مشاهدات نوشته بود به قاضی اهدا می‌کند، قاضی آن را به فارسی ترجمه می‌کند «بحر حیات» می‌نامد (خان، شماره ۱ و ۲، ۱۳۸۶: ۷۸).

قدم دیگر در خصوص پیشرفت زبان فارسی در سال ۱۲۷۹م، در زمان ورود بغراخان و پدرش غیاث‌الدین بلبن به «لکهنوتی» برای دفع قیام ملک عزالدین طغرل برداشته شد. در این دوره برجسته‌تر عالم شیخ شرف‌الدین ابوتومه در سال ۱۲۸۰ وارد بنگال شد و در سناوگان یک مرکز تربیتی علم اسلامی و یک خانقاه تأسیس نمود که از اطراف و اکناف حتی از شمال هند عده‌ی کثیر از دانش‌آموز بلنچا روی آوردند و مشغول تحصیل علوم دینی شدند. علاوه بر این شیخ ابوتومه کتابی به موض *تصوف* به نام *مقامات* به فارسی به رشته‌ی تحریر درآورد. کتاب مهم دیگر *نامه‌ی حق* کتابی فقه است که در قالب منظومه درآمد این کتاب در زمان حکومت رکن‌الدین کی‌کاووس (۲۹۱-۱۳۰۱م) نوشته شده است.

در زمان سلطان غیاث‌الدین اعظم‌شاه (۱۳۸۶-۱۴۰۹م) فارسی در اوج شکوفایی و عظمت خود در بنگاله قرار داشت. به قول محقق مشهور اس، ام، اکرام دوره‌ی حکومت غیاث‌الدین دوره‌ی طلایی فارسی در بنگلادش بوده است (اکرام، ۱۹۵۵م، ۱۲۰). وی شخصی فاضل و ادب‌دوست بود و خود نیز اشعار فارسی می‌سرود. وی معاصر حافظ شیرازی بود و به حافظ علاقه زیادی داشت. از خواجه حافظ شیرازی جهت بازدید از بنگال دعوت به عمل آورد و بیتی از خود برای حافظ فرستاد و از او خواهش کرد تا بر وزن آن غزلی بسراید (شیخ، ۱۹۶۵: ۳۱۰). بیت غیاث‌الدین چنین است.

ساقی حدیث سرو و گل و لاله می‌رود
وین بحث با تلاته غساله می‌رود

حافظ پس از دریافت غزل و دعوت‌نامه، به دلیل عدم امکان مسافرت قطعه غزلی به افتخار غیاث‌الدین سرود و فرستاد بدین مضمون:

شکرشکن شوند همه طوطیان هند
زین قند پاری که به بنگاله می‌رود
(حافظ، ۱۳۷۲: ۲۲۵)

در زمان حکمرانان گورکانی (۱۵۲۶-۱۷۵۷م) پایتخت بنگال از سونارگاون به داکا انتقال یافت. (۱۶۰۸م) در این هنگام زبان و ادبیات فارسی بیش از هر زمان دیگر در این منطقه هم شکوفا شد. علاقه‌مندی خاص شاهان گورکانی به زبان و ادبیات فارسی سبب شد که از مراکز مختلف شبه‌قاره شعراء و ادباء در خطه بنگال حضور یابند، چنان‌که شاعرانی چون خان‌خانان منعم‌خان، خانجهان و راجای مان سنگ در عهد اکبری استانداری بنگاله را برعهده داشتند. در عهد سلطنت شاهجهان، شاهزاده شجاع استانداری بنگاله را به عهده داشت (۱۶۳۹-۱۶۶۰م) و پس از وی شایسته‌خان (۱۶۶۴-۱۶۸۸م) و شاهزاده محمد استانداری بنگال را به عهده داشتند و علاقه خاصی به ادبیات فارسی نشان می‌دادند.

در زمان ایشان فارسی به زبان بنگالی به قدری نفوذ پیدا کرده بود که اغلب اشعار و منظومه‌هایی که در این زمان به زبان بنگالی نگاشته شد، پیرامون حوادث کربلا، شخصیت حضرت محمد، صلی‌الله‌علیه‌و آله و سلم، و حضرت علی، علیه‌السلام، و شخصیت حضرت فاطمه زهرا، سلام‌الله‌علیها، بود که به

عنوان مثال جنگ حنیفه و امیرجنگ را می‌توان نام برد. تا اواخر قرن هفدهم میلادی، روابط زبان فارسی با بنگالی رو به افزایش بود و به علت سادگی و روانی زبان فارسی، در زبان بنگالی/ادبیات پوتھی ایجاد شد. هدف اصلی ایجاد/ادبیات پوتھی این بود که به جای استفاده از واژه‌های سنسکریت در زبان بنگالی، از واژه‌های فارسی استفاده شود و بر طبق آن نویسندگان مسلمان بنگالی زبان سعی می‌کردند که به واسطه/ادبیات پوتھی بسیاری از واژه‌های زبان فارسی را به زبان بنگالی وارد کنند. بدین ترتیب، تعداد زیادی واژه فارسی به زبان بنگالی وارد شد. ادبیات پوتھی به علت سادگی و روانی امروز هم در روستاهای بنگلادش موردپسند است و مردم روستاهای بنگلادش معمولاً هر شب دور یک پوتھی‌خوان جمع می‌شوند و از قصه بسیار لذت می‌برند.

۲. معرفی سراج‌الدین

نویسندگان تاریخ ادبیات فارسی در بنگلادش در مورد زندگی سراج مطلب زیادی ننوشته‌اند و آنچه درباره او می‌دانیم از معلومات کسانی است که در مورد سراج قلم به دست گرفته‌اند از جمله دکتر محمد عبدالله، که نسبت به دیگر نویسندگان مفصل‌تر به تاریخ زندگی و تولد وی پرداخته است. اما بیشتر اسناد مربوط به زندگی سراج تنها در مورد وفات و آن هم به صورت احتمال سخن گفته‌اند.

از گفتار خود شاعر در مقدمه نسخه خطی دیوانش چنین برمی‌آید که در روستای کاوندیا (Kaundia) متولد شده است: «فقیر و حقیر سراج‌الدین متوطن قصبه کاوندیا متعلق به ضلع فریدپور است» (مقدمه-۳، کاوندیا (Kaundia) نام روستایی است که در حال حاضر به نام کمدیا (Kamdia) در فرمانداری نگرکاندا (Nagarkanda) و محل اووال (Vawal) در بخش ضلع فریدپور کنونی بنگلادش قرار دارد. و به روایتی روستایی دیگر به نام کوندا (Kaunda) در فرمانداری مقصودپور در بخش فریدپور وجود دارد که احتمال می‌رود همان روستا زادبوم سراج باشد (عبدالله، ۱۹۸۳: ۱۲۷).

آن چنان که از مقدمه دیوان برمی‌آید در اواسط قرن نوزدهم میلادی سراج‌الدین ساکن شهر فریدپور بوده است.

هزار و دو صد پنجاه و نه سال	ز هجرت بود ای فرخنده اعمال
کزین کارم فراغت دست داده	دلیم زین بند یا بیرون نهاده
	(مقدمه، ۳)

گرچه بود به قریه کاوندیا سرات
طرف فریدپور سراج از تو روشن است

(غزل ۲۸)

فریدپور یکی از شهرهای بزرگ بنگلادش است که مرکز چهارم زبان فارسی آن زمان بود و در جنوب غربی داکا قرار دارد. مراکز دیگر عبارت بودند از داکا، سلیمت و چیتاگانگ.

آنچه از تحصیلات سراج در دست داریم، مربوط به اطلاعات مستند دکتر محمد عبدالله است که می‌گوید: سراج در اوایل زندگی به درس و علم علاقه وافری داشت، اما متأسفانه معاش زندگی او را از علم‌آموزی بازداشت و تحصیلات او در حد متوسط باقی ماند (عبدالله، ۱۹۸۳: ۳۲۷).

خود شاعر در مقدمه دیوان گفته است: «پابست شدن به تأهل و تلاش معاش اتفاق افتاد و مسودات غزل‌های طبع‌زاد عاجز چون تقاویم بارینه به طرز انتشار بر طاق اهمال جا یافت» (دیوان، ۲).

آنچه که از تذکره‌نویسان بنگلادش به جامانده، گویای این است که سراج زبان‌های عربی و فارسی را به خوبی می‌دانسته است (سید، ۱۸۷۶: ۲۹). شاعر مهم عصر او عبدالغفور نساخ در تذکره/معاصرین می‌نویسد:

«لو به زبان‌های عربی و فارسی مسلط بوده و به این زبان‌ها شعر می‌گفته است و از ملاقات خود با سراج هنگامی که معاون بخش در منطقه راجشاهی (۱۸۶۳-۱۸۶۶م) بوده خبر می‌دهد که سراج شعرهای عربی و فارسی و اردوی خود را به او نشان داده و در آن هنگام نیمی از دیوانش کامل بوده است (نساخ، ۱۸۸۹، ۲۵) و نیز نورالحسن می‌گوید: سراج شاعر فطری بوده و در دوران تحصیل به شعر پرداخته است (سید، ۱۸۷۶: ۲۹). سراج، در مقدمه دیوان درباره شعر و شاعری خود می‌گوید:

«در هنگام طالب‌العلمی که تعلقات دنیوی برکنار بود همواره خاطر فاتر را بر دید و شنید شعر و سخن، مایل و متوجه می‌داشت. از غایت اشتیاق صورت معنی‌نمای شاهد سخن را به یآوری کلک خیال بر صفحه‌ی دل می‌نگاشت تا آنکه خواهش طبع خام به گفتن اشعار فارسی پخته شده، هرچند به نظر عدم لیاقت نظم ارائه و قابلیت سخن‌پیرایی این ابیات را به فکر و همت خود یاد می‌دادم» (دیوان، ۱).

هیچ سند معتبری از تاریخ دقیق وفات این شاعر بزرگ بنگالی در دست نیست، اما آن‌چنان که از تذکره‌ی سید نورالحسن و عبدالغفور نساخ برمی‌آید در زمان نگارش این تذکره‌ها، شاعر زنده بوده است. در نتیجه بر مبنای این دو مورد می‌توان حدس زد که سراج بعد از ۱۸۷۷ و احتمالاً در دهه آخر قرن نوزدهم میلادی دار فانی را وداع گفته است. آرامگاه وی نیز معلوم نیست.

۲-۱. معرفی دیوان سراج

دیوان شعر تنها اثری است که از سراج‌الدین باقی مانده است، که این دیوان مشتمل بر مقدمه، غزلیات قصاید، ترجیع‌بند، مستزاد، قطعه، رباعی، دوبیتی و تک‌بیتی است. مقدمه شاعر پنج صفحه است که به شرح احوال خود و ویژگی‌های اشعارش پرداخته است و از صفحه ۶ تا ۱۱۸ غزلیات او را شامل می‌شود که تعداد آنها ۱۶۳ غزل است. مطلع غزل اول چنین است:

ای از رخ خود جلوه دهی ماه‌رخان را تا پاره کنی همچو کتاتم دل و جان را

(غزل ۱)

این غزلیا به ترتیب حروف ابجد تنظیم شده‌اند. غزلیات مختوم به حرف الف: ۱۹، ب: ۵، ت: ۲۸، ث: ۲، ج: ۲، چ: ۱، ح: ۳، خ: ۲، د: ۱۹، ذ: ۲، ر: ۶، ز: ۲، س: ۴، ش: ۳، ص: ۲، ض: ۲، ط: ۲، ظ: ۲، ع: ۲، غ: ۲، ف: ۲، ق: ۲، ک: ۳، ل: ۳، م: ۱۳، ن: ۷، و: ۳، ه: ۳، ی: ۱۴ است.

غزلیهای وی بین ۵ تا ۱۵ بیت است و غزلیهای ۱۰ تا ۱۱ بیتی بیشتر به چشم می‌خورد. در اواخر نسخه یعنی از صفحه ۱۱۸ تا ۱۲۲ و از صفحه ۱۳۲ تا ۱۳۶ دو قصیده قرار گرفته است. قصیده اول دارای ۴۱ بیت است و «در ایام بیکاری در مدح آقای فریدریک جمس هلیدی، حکمران انگلیس در شهر راجشاهی آن زمان نگاشته شده است (دیوان: ۱۱۸-۱۲۲).

مطلع آن چنین است:

دوش از درم آن مشفق دیرینه درآمد در کلبه بی‌رونق من جلوه‌گر آمد

قصیده دوم دارای ۴۰ بیت است که در صفحات ۱۳۲ تا ۱۳۶ قرار گرفته است. این قصیده را شاعر در شرح حال خود سروده و مطلع آن چنین است:

دردی ما زقرن نادان باد جای نادان همیشه زندان باد

وی یک مستزاد چهارده بیتی، یک مناجات یازده بیتی، پنج ترجیع‌بند، هفت مخمس، چهارده رباعی، چهار قطعه، چهار متفرقه، پنج فرد و یک بی‌نقطه هم سروده است. گویا وی نخستین شاعری است که در سرزمین بنگال غزل بی‌نقطه سروده است.

۳. تحلیل سبکی اشعار سراج

شعر دوره بازگشت، که در پی دلزدگی از پیچیدگیها و نازک‌خیالیهای سبک هندی پدید آمده بود دو مسیر متفاوت را در پیش گرفت. شاعران قصیده‌سرا نظیر صبا، سروش و قانئی به تقلید از سبک خراسانی شعر می‌سرودند و شاعران غزل‌سرا چون مجمر و فروغی و نشاط به تقلید از سبک عراقی (شمیسا، ۱۳۷۴: ۳۰۶). همچنین به لحاظ زبانی نیز شاعران دوره بازگشت را به دو دسته تقسیم می‌کنند. گروه نخست، شاعرانی چون مشتاق و آذر و صباحی که زبانی خام و ابتدایی دارند و به طور کلی به دلیل ناآشنایی با ادب کهن در امر زبان سهل‌انگارند، و گروه دوم همچون قانئی و سروش که بر اثر ممارست در متون کهن توانستند سطح زبان خود را تا حد شاعران اصیل سبک خراسانی ارتقا دهند (همان، ۱۱-۳۱۰).

اگر چه مدرکی دال بر آشنایی سراج با آثار شاعران دوره بازگشت در دست نیست، اما تحلیل سبکی اشعار سراج، او را به لحاظ ویژگیهای فکری و زبانی در کنار شاعران بازگشتی نخستین قرار می‌دهد. برخی از این ویژگیها که در جای خود مفصل‌تر بدان اشاره خواهد شد عبارت است از تقلید از اندیشه و زبان شاعران سبک عراقی و بخصوص حافظ، که کاربرد ترکیبات و واژگانی از قبیل «معتقد پیر مغان»، «شش جهت»، «زهد ریا» و ... (غزل ۱۲) که اصطلاحاتی مشخصاً حافظانه هستند، مؤید این ادعاست. همچنین، اگر چه خود او در غزل ۱۴۰ می‌گوید: «مضمون تازه است به شعر من ای سراج». اما بیشتر مضامین او تقلیدی است و چنان‌که ویژگی شاعران بازگشتی است، ابداع خاصی در این زمینه به چشم نمی‌خورد. از سوی دیگر، سراج بسیاری از غزلیات خود را نیز در استقبال از شاعران سبک عراقی - بیش از همه حافظ - سروده که ذیلاً به شماری از آنها اشاره می‌شود:

حافظ:

دل می‌رود ز دستم صاحب‌دلان خدا را / دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا

(دیوان، ۵)

سراج:

حافظ:

خوشر ز عیش و صحبت باغ و بهار چیبست / ساقی کجاست گو سبب انتظار چیبست
(دیوان، ۶۵)

سراج:

از من پیرس کان لب و دندان یار چیبست / ذوق شراب و لذت بوس و کنار چیبست
(غزل، ۲۳)

حافظ:

تا سر زلف تو در دست نسیم افتاده‌ست / دل سودازده از غصه دو نیم افتاده‌ست
(دیوان، ۳۷)

سراج:

دل ناچار من از غم به دو نیم افتاده‌ست / جان تپان است که در ورطه بیم افتاده‌ست
(غزل، ۳۱)

حافظ:

کنون که در کف گل جام باده صاف است / به صد هزار زبان بلبش در اوصاف است
(دیوان، ۴۴)

سراج:

زهی جمال نگارم برون ز اوصاف است / که نسبتش به مه و خور بعید از انصاف است
(غزل، ۳۸)

حافظ:

ساقی حدیث سرو و گل و لاله می‌رود / وین بحث با ثلاثه غساله می‌رود...
طی مکان بین و زمان در سلوک شعر / کاین طفل یکشبه ره صد ساله می‌رود
(دیوان، ۲۲۵)

سراج:

هر شب به چرخ بر ز دلیم ناله می‌رود / هر روز آه من ره صد ساله می‌رود
(غزل، ۶۹)

حافظ:

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند
واندر آن ظلمات شب آب حیاتم دادند
(دیوان، ۱۸۳)

سراج:

دوش چون جلوه‌ی جان در تن آدم دادند
خلقت هستی هر چیز به عالم دادند
(غزل، ۷۶)

حافظ:

ببرد از من قرار و طاقت و هوش
بت سنگین دل سیمین بناگوش
(دیوان، ۲۸۲)

سراج:

میازارم دگر ای حق فراموش
وفا کیشم مشو با من جفاکوش
حافظ:

من نه آن رندم که ترک شاهد و ساغر کنم
محتسب داند که من این کارها کمتر کنم
(دیوان، ۳۴۵)

گاه غزلیاتی در استقبال از دیگر شاعران نیز به چشم می‌خورد:
خاقانی:

گفتم به ری مراد دل آسان برآورم
زانجا سفر به خاک خراسان برآورم
(دیوان، ۴۰۵)

سراج:

گر شرح سوز از دل بریان برآورم
از سنگ سخت ناله و افغان برآورم
(غزل، ۱۳۰)

مولانا:

ای رستخیز ناگهان وی رحمت بی‌منتها
ای آتشی افروخته در بیشه اندیشه‌ها
(کلیات، ۳)

لانا غزلیات دیگری نیز در همین وزن و قافیه دارد.

سراج:

گفتم که جانان جان دهم گر بوسه‌ای بخشی مرا
گفتا نمی‌ارزد کنی لعلم بدین کاسر بها
(غزل، ۲)

گاهی نیز مصراع یا بخشی از مصراع حافظ را در غزلیات خود به‌صورت تضمین می‌آورد و این در حالی است که تقریباً از هیچ شاعر دیگری تضمین نیاورده است و این نیز نشانگر توجه خاص او به حافظ است:

جای غم است دنیا شادی مجو سراجا
گر تو نمی‌پسندی تغییر کن قضا را
(غزل، ۶)

از دل‌با عطایی جستم ز تنگدستی
می‌داد و گفت اکنون «در عیش کوش و مستی»
(غزل، ۱۶۰)

همچنین تمامی مصارع دوم یکی از غزل‌های سراج، تضمین از حافظ است:

الهی نجنی من شده الکره و سهلها
که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکله
نه تنها من ز زلف او سیه‌روز و پریشانم
ز تاب جعد مشکینش چه خون افتاد در دلها
چو خواهی راه طی کردن پی پیر طریقت گیر
که سالک بی‌خبر نبود ز راه و رسم منزلها...

(غزل، ۲)

۳-۱-۱. ویژگیهای نحوی

۳-۱-۱. حذف شناسه

ای که اوقات به سر برده به خواب غفلت
چشم بگشا که چه سانت سحر و شام برفت
(غزل، ۴۵)

تو به نان خشک قانع من به آب گرم‌تر
یافته از قاسم تقدیر ما این انقسام
(غزل، ۱۳۲)

به صفی که من رسیده می‌حور تو چشیده
به قیامت‌م به دیده اثر خمار ماند
(غزل، ۳۴)

۳-۱-۲. حذف نشانه ندا

یار بشتاب به سوی چمن از راه کرم
کندر این وقت بهار آمدنت خوبتر است
(غزل، ۳۴)

صنم مرانم ز خاک کویت
میوش از من جمال رویت
(غزل، ۴۱)

جانان مرا چرا نبری در دیار خود
برگشتنت چه مصلحت است از قرار خود
(غزل، ۷۷)

در زمان هجر تو جانان دلم رنجور شد
روز روشن پیش چشمم چون شب دیجور شد
(غزل، ۸۶)

شاه خوبان به درت بنده زشت است سراج
تا بود زنده نخواهد که شود رام دگر
(غزل، ۸۷)

صنم چو میرد سراج پر غم ز خاک گورش ببینی آخر

که از هبوب نسیم زلفت گل محبت چه خوش دمیده

(غزل، ۱۴۹)

البته در مواردی انگشت شمار منادا را همراه با نشانه نیز آورده است:

قاصدا نامه‌ی دیگر ببر از من به صنم
گرچه بیهوده بسی نامه و پیغام برفت

(غزل، ۴۵)

۳-۱-۳. حذف نشانه تفضیل

مکرم است ز صد هوشیار و دانشمند
کسی که در صف دیوانگان او جا یافت
(غزل، ۶۸)

که مکرم را به جای مکرم‌تر به کار برده است.

۳-۱-۴. حذف حرف ربط

ای از رخ خود جلوه دهی ماه رخان را
تا پاره کنی همچو کتانه دل و جان را
(غزل، ۱)

به جای: ای که از رخ خود

۳-۱-۵. حذف نشانه جمع

جمعی ز وفا کیش تو را حکم پذیرند
از تفرقه‌ی حکم‌پذیران مکن اغماض
(غزل، ۱۰۵)

که وفاکیش را به جای وفاکیشان به کار برده است.

۳-۲. کاربردهای واژگانی خاص

۳-۲-۱. آراست به جای آراسته:

آراست کنی خاک و چمن را ز بهاری
آنگاه در او راه دهی باد خزان را
(غزل، ۱)

۳-۲-۲. است افتاده به جای افتاده است:

مرغ عقل از شاخ تدبیر است افتاده مرا
همچو شهبازی که می‌افتد ز بال و پر جدا
(غزل، ۱۵)

۳-۲-۳. دکان کرم فرمایی در کاربرد دکان جود و بخشش:

به هر کاشانه‌ای بینم چراغی روشن است اما
ز دکان کرم فرمایی‌ات بردند روغن‌ها
(غزل، ۳)

۳-۲-۴. درآموزانی در معنای بیاموزی و آموزش دهی:

هنرهای تو در دل بردن ما نیست عیب تو
به افلاطون درآموزانی از خود درس این فن‌ها
(غزل، ۳)

۳-۲-۵. بی‌بصر در معنای بی‌بصری:

گر نبیند روی عالم چشم کس از بی‌بصر
گو چه تاوانی سزد خورشید عالمتاب را
(غزل، ۱۰)

۳-۲-۶. تابانی در معنای تابناکی:

غیر حال تیره‌رنگی کی بماند رونقی
گر شود از آسمان تابانی اختر جدا
(غزل، ۱۵)

۳-۲-۷. حصول نیست در معنای حاصل نمی‌شود:

به آرزوی وفایش گذشت عمر و هنوز
حصول نیست مرا جز جفا و جور رقیب
(غزل، ۱۹)

۲-۳-۸. لطف آوردن در معنای لطف کردن:

لطفی به سراج آور ای یار که او هر دم مانند نمک خواران گشته است ثناخوانت

(غزل، ۲۲)

۲-۳-۹. از باعث در معنای به سبب:

اندربین محنت سسرا از باعث نادانیم

کارها از دست رفت آری به دانایی نرفت

(غزل، ۲۴)

۲-۳-۱۰. گذر افکن در معنای گذر کن:

گذر افکن به در باغ و نظر کن که به باغ

همچو عشاق به امید قدت هر شجر است

(غزل، ۳۴)

۲-۳-۱۱. عقل مند در معنای عاقل:

از رموز عشق نبود عقل مندان را خیر

حکمت حل معمایش به شیدا روشن است

(غزل، ۴۲)

۲-۳-۱۲. از به جای به:

از حور و قصورم چه نیاز و چه ضرور است

دلدار بود حورم و میخانه قصور است

(غزل، ۵۶)

۲-۳-۱۳. نذرانه در معنای نذر:

بهر نذرانه تو جز جانی

چییز و مال دگر ندارم هیچ

۲-۳-۱۴. کاربرد است به جای هست:

نمی دانی که آخر هر کمالی را زوالی است

به اثباتش شهادت هر زبان خود قمر دارد

(غزل، ۷۸)

که به ضرورت وزن، همزه‌ی است تلفظ می شود.

۲-۳-۱۵. لذیذ به جای لذت:

بی رخ دلدار باشد زندگانی بی لذیذ

چون غذای بی نمک در میزبانی بی لذیذ

(غزل، ۸۴)

۲-۳-۱۶. رخت کش کردن در معنای نقل مکان کردن:

چون گل امید نشکفت اندرین صحرا مرا به که اکنون رخت کش کردم به صحرای دگر

(غزل، ۱۲)

۲-۳-۱۷. یاد دادن در معنای به خاطر آوردن:

نکبت گل یاد از پیراهن او می دهد زان سبب همواره در گلگشت گلزارم حریص

(غزل، ۱۰۳)

۲-۳-۱۸. نافر در معنای نفور، به معنای رمنده و گریزان:

نافر است از بحث عالم نطق من در بزمها چون به توصیف می و معشوق گفتارم حریص

۲-۳-۱۹. حذف صامت میانجی:

می های که من خوردم عنبر گنهد بر دم هر بار پذیرفته این بار خداحافظ

(غزل، ۱۰۸)

۲-۳-۲۰. وداع شدن به جای وداع کردن:

هر که باری دید رخسار تو را گشت از یاد دلش نسیان وداع

گل ز گلشن رخت بست ای باغبان بلبل بیدل شد از بستان وداع

تا به ساحل کشتی ما در رسد به کزین دریا شود طوفان وداع

(غزل، ۱۱۱)

۲-۳-۲۱. زندانه به جای زدان و مهرانه به جای کابین:

ناگهان جان شد اسیر طره جانانه ای مشکل است او را خلاصی از چنین زندانه ای...

بر نکاح قجه دنیا نشاید کرد میل کاین عروس ناسزا خواهد ز دین مهرانه ای

(غزل، ۵۲)

۳-۳. ویژگیهای ادبی

۳-۳-۱. عروض و قافیه

سراج عمدتاً از اوزان پر کاربرد شعر فارسی استفاده کرده و بیش از همه در زحافات بحر رمل شعر سرو است. در غزلیات بیش از همه از بحر رمل مثنوی (فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن) و سپس از بحر رمل مثنوی محذوف (فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن) استفاده کرده که این بحر در اشعار سعدی حافظ نیز بسامد بالایی دارند و به طبیعت زبان فارسی نزدیک ترند. محمض و یکی از قصاید خود را

بحر هزج مثنیٰ اُخرب (مفعول مفاعیل مفاعیل فَعولن) و قصیده‌ی دیگر خود را در بحر خفیف مسدس مخبون (فاعلاتن مفاعیلن فعِلن) و تنها ترجیع‌بند خود را در بحر هزج مسدس اُخرب (مفعول مفاعیلن فَعولن) سروده است. اوزان شعر او عمدتاً آرام و سنگین است و وزن نامعمول و ابتکاری کمتر به چشم می‌خورد. همچنین، ردیفهای او نیز گاهی طولانی‌تر از حد معمول هستند، که اگر چند این ویژگی چندان چشمگیر نیست، اما به هر حال در میان غزلیات او می‌توان مواردی را یافت که به ردیفهای طولانی ختم شده است:

تاج سر من خاک در پیر مغان است اکسیس مس دل نظر پیر مغان است

(غزل، ۴۲)

از غم عشق دل فگار کرد که کرد یار کرد عینک چشم لشکبار کرد که کرد یار کرد

(غزل، ۸۰)

آنچه در خاطر یار است چه معلوم به کس در دل من چه غبار است چه معلوم به کس

(غزل، ۹۸)

جز قدم یار نیست خسته‌دلان را ملاذ سده‌ی والای اوست خلق جهان را ملاذ

(غزل، ۸۵)

بی حجابانه درآید ز درت کام به زر می‌توان خاص شد از طایفه عام به زر

(غزل، ۸۰)

۲-۳-۲. لغزشهای وزنی

گاهی برخی لغزشهای وزنی در اشعار او به چشم می‌خورد که نشان‌دهنده عدم توجه او به ظرایف و قایق وزن شعر فارسی است:

گه مفلسی از جود تو بیند رخ سودی گه منعمی یابد ز تو کالای زیان را

(غزل، ۱۰)

ما نه از کسب هنر بهره‌ای داریم سراج از خداداد ثمر هر چه بود حاصل ما

(غزل، ۱۲)

دیر چو بسم‌الله بکن بسم‌لم نیست خطای تو به کار صواب

(غزل، ۱۸)

رشته بران به گلویم زدی تشنه‌ای بودم که میسر شد آب

بیا نگارا به بزم باده که رو ز هر سو کنیم به سویت

(غزل، ۴۱)

تلخ گویی شکریست از لب شکرخایت کی ز دشنام تو آزرده شود شیدایت

(غزل، ۵۴)

هیکل طالع اگر زشت بود چاره‌ای نیست کس نیارد که کند جنگ به نقاش ازل

(غزل، ۱۲۴)

که در مثالهای فوق، واژگان منعمی، بهره‌ای، بسم‌الله، تشنه‌ای، کنیم، شکریست و چاره‌ای هر یک حرفی زائد بر وزن دارند. گاهی نیز وزن و قافیه او را در تنگنا افکنده است:

کسب هنر نکردی و ماندی چودو سراج بیهوده لاف می‌زنی از عظمت نسب که عظمت بنا به ضرورت وزن باید عظمت خوانده شود.

ماهی به بحر سیر کن کزین مرغ بر هوا گردند سو به سو به سرشان هوای کیست

(غزل، ۴۷)

که سرشان به ضرورت وزن باید به تشدید سوم خوانده شود.

همچنین، گاهی یک مصراع به طور کلی در بحر دیگری سروده شده است:

در ره عشق صنم گشته تنم خوار و نحیف چون بود حال تباه گلشن از باد خریف لب او داد مرا ناله‌ای جانکاه چو نی سخنش برد دل‌م چو شکر شعر لطیف صد ظرافت که نهفته است به هر عشوه‌ی او از یکش نیست خبردار دامنم ظریف

که بیت اول در بحر رمل مثنیٰ محذوف و باقی ابیات در بحر رمل مثنیٰ مخبون هستند. از دیگر ایرادات وزنی او، می‌توان به مواردی اشاره کرد که حرف ربط و را که در شعر معمولاً به صورت O تلفظ می‌شود، باید به صورت va تلفظ کرد:

بگسسته شود رشته‌ی عمر تو به بادی آویز به زلفش و بگو جبل متین است

(غزل، ۴۹)

وعده مشکن و مرا مونس جان باش دمی تا در آن عرضه دهم بر تو وفاداری دل

(غزل، ۱۲۳)

فایز نشدم هرگز در کعبه‌ی کوی او هر چند به حج رفتم مروه و صفا دیدم

(غزل، ۱۳۹)

همچنین، گاهی برای مضامین عاشقانه خویش از اوزان نامناسب استفاده می‌کند:

نه در دل صبوری نه در دیده خواب خیالم به هر سو دودین گرفت
صنوبر خجل شد چو آن سروناز به گلزار خوبی چمیدن گرفت

(غزل، ۵۰)

یا:

صنم را بدین پایگاه رفیع جهان است فرمان‌پذیر و مطیع...
خریدم به جان از لبش بوسه‌ای ولی نیست دخلم به شی‌ای مبیع
شکایت بدین‌سان نیسرز سراج بگو دلبرم راست من بدیع

(غزل، ۱۱۰)

که هر دو مورد، مضامینی عاشقانه را در بحر متقارب که متناسب با مضامین حماسی است سروده است.

۳-۳-۳. بلاغت

۳-۳-۳.۱. تشبیه و استعاره

سراج نیز همچون دیگر شاعران سبک بازگشت، اگر چه در غزل پیرو سبک عراقی است و این پیروی را گاه تا حد تضمین نیمی از غزل حافظ پیش می‌برد، اما ذهنیت او چندان پیچیده و عارفانه نیست که یکباره دامان محسوسات را فروزند و به ساحت رمز و مثل رو آورد. مؤید این سخن کاربرد تمهیدات بلاغی از جمله تشبیهات حسی و استعاره‌های نه چندان پیچیده‌ای است که هیچ‌گاه تا حد نماد گسترده نمی‌شود. تشبیهات او به لحاظ طرفین تشبیه، عمدتاً از نوع معقول به محسوس است:

هر عقد من گشایم آن را تو سخت بندی بر شیشه‌ی دلم شد جور تو سنگ خارا
در تشنگی چو آبی خوردم ز جوی لطفت آتش دهی که سوزم پنهان و آشکارا

(غزل، ۶)

می‌نشینند اندرون خیمه غفلت به ناز زان برون می‌خیزد از بردر نشینان الغیات

(غزل، ۵۸)

ندرتاً از تشبیهات مرکب نیز سود می‌جوید:

سالها شد فرصت از من ز فرصت مفترق چون به عالم مشرق و مغرب ز یکدیگر جدا

(غزل، ۱۵)

عمرت سراج بر سر سبزه است شبنمی پس بر لقای عمر تو امن و قرار چیست؟

(غزل، ۲۳)

استعاره‌های او نیز عمدتاً کلیشه‌ای هستند و به دلیل بیان صریح و ذهنیت نه چندان پیچیده‌ای که دارد کشف مستعاره در این استعاره‌ها چندان دشوار نیست: لعل به جای لب، دُر استعاره از اشک، ماهتا به جای یار و ... (غزل، ۲۰).

۳-۳-۳.۲. تلمیحات

درصد بالای تلمیحات در اشعار او، نشانگر آشنایی او با فرهنگ غنی ایرانی و اسلامی است:

از جدایی جان به تنگ آمد به زندان غم رفت یوسف شهرت عشق زلیخایی نرفت

(غزل، ۳۴)

در باب فتح قلعه‌ی مازندران دل عشقت به گرز و نیزه غم چون تهمتن است

(غزل، ۲۷)

رشته این سبحة کافر نمی‌دانی که چیست از برای توست جبل من مسد ز نار نیست

(غزل، ۴۴)

هر آنکه کام دل از یار و جام صهبا یافت به سازگاری ایام من و سلوی یافت
به سلطنت نرسد شوربخت کاسکندر به زور طالع مسعود تخت دارا یافت
به دم چو زنده کند مرده را لب جانان دگر چه شک که لبش معجز مسیحا یافت

(غزل، ۸)

چشمه آب حیات از ره الطاف به خضر گوهر عیسی روح‌الله به مریم دادند

پایه سلطنت و مایه اسباب سرور به سلیمان وفاکیش ز خاتم دادند

(غزل، ۷۶)

در نگاهی کلی، می‌توان گفت که برخی پیچیدگی‌ها که در اشعار سراج به چشم می‌خورد، نه معلو نازک‌خیالیه‌ها و پیچیدگی‌های هندی‌وار که بیشتر معلول غرابته‌های زبانی و نحوی است.

۴. نتیجه‌گیری

ذوق و روحیه مشترک ایرانیان و مردم شبه‌قاره و ظرفیت زبان فارسی برای بیان احساسات شاعرا عاملی بود که این زبان را بیش از شش قرن در سرزمین شبه‌قاره رواج داد. در چندصد ساله اخیر، اقتد

زبان فارسی در بنگاله مرهون ادب‌دوستی و شاعرانوازی سلاطین بنگال است. همین امر باعث شد که سیل شعرا و نویسندگان فارسی‌زبان به سوی این منطقه روان شود و این افراد در پیشبرد شعر و ادب تلاش‌های ارزنده‌ای انجام داده، در آموزش فنون شعر و شاعری و هنرهای بیانی نقش مهمی ایفا کرده‌اند. امروزه فرزندان‌شان نیز همچنان راه هنری اجدادشان را ادامه می‌دهند.

در تحلیل نهایی اشعار سراج‌الدین فریدپوری شاعر بومی‌ای که از قند پارسی شیرین‌کام شده و آثار ارزشمندی به وجود آورده بود باید گفت که در شعر وی می‌توان رنگ و بوی طبیعت و وضعیت زبان فارسی را در آن دوره زمانی خاص بنگاله مشاهده کرد با این تفاوت که صور خیال او رنگ و بوی طبیعت بنگال را داشته و در حکم ویژگی‌های سبکی شعر این شاعر شده و اثر او را از شعرای هم‌عصر خود در سرزمین ایران ممتاز کرده است.

کتابنامه

۱. آخوندزاده، محمد مهدی؛ تجزیه شبه‌قاره هند و استقلال بنگالادش؛ تهران: وزارت امور خارجه، ۱۳۶۵ش.
- ۱.۲ اکرم، فیروز، شیخ؛ آب کوثر؛ طبع پنجم، لاهور پاکستان، ۱۹۶۵م.
۳. حافظ، شمس‌الدین محمد؛ دیوان حافظ؛ به تصحیح بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران: انتشارات نیلوفر، ۱۳۷۳.
۴. خاقانی شروانی، دیوان؛ به مقدمه بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: گل‌آرا، ۱۳۶۹.
۵. خان، عبدالصبور؛ تأثیر فارسی بر زبان بنگالی، نامه پارسی، سال دوازدهم، شماره اول و دوم، بهار و تابستان ۱۳۸۶ش.
۶. سراج، سراج‌الدین؛ نسخه خطی؛ شماره HR.25؛ کتابخانه مرکزی دانشگاه داکا.
۷. سید، نورالحسن؛ نگارستان سخن؛ ریاست بهوپال، هند ۱۲۹۳ق/ ۱۸۸۶م.
۸. شمیس، سیروس؛ سبک‌شناسی شعر؛ تهران: انتشارات فردوس، ۱۳۸۲ش.
۹. عبدالله، دکتر محمد؛ ادبیات فارسی در بنگالادش، (قرن نوزدهم)؛ داکا: بنیاد اسلامی بنگالادش، ۱۹۸۳.
۱۰. کریم‌نو، داود؛ بنگالادش، شناسنامه آموزش کشورها؛ تهران: سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی، ۱۳۸۲ش.
۱۱. مولانا، کلیات دیوان شمس تبریزی؛ با مقدمه بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: دبیر، ۱۳۸۳.
۱. نساخ، عبدالغفور؛ تذکره المعاصرین؛ کلکته، هند، ۱۸۸۹م.

3. Syed, Razi Wasti; *Memories and other writing of syed Ameer Ali*, People publishing house, Lahore, Pakistan, 1968.
4. Fazle Rabbi, *Origin of the Musalman of Bengal*, Dhaka, 1950.
5. S.M. Ikram, *Cultural Heritage of Pakistan*, Oxford University Press, Lahore, 1955.